

## مفهوم امّی بودن پیامبر ﷺ و ادعای مستشرقان

دکتر معصومه دولت آبادی\*  
عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی رودهن

### چکیده

واژه «امّی» که در قرآن و روایات اسلامی به کار رفته است، در هر مورد مفهوم خاصی دارد. در قرآن پیامبر اسلام دو بار به این صفت متّصف شده است. علمای لغت و تفسیر، «امّی» را به کسی می‌گفتند که خواندن و نوشتن نمی‌توانست، از این جهت اعتقاد بر این بود که پیامبر ﷺ مانند توده مردم عرب خواندن و نوشتن نمی‌دانست. در قسمت اول مقاله ابتدا مفهوم این واژه را در کتب لغت بیان و نظرهای مختلف درباره واژه «امّی» را از قول علما و مفسران می‌آوریم، سپس نظر مختار را با دلایل و شواهد انتخاب می‌کنیم. در بخش دوم مقاله با توجه به این‌که مستشرقان در مورد «امّی» بودن پیامبر ﷺ اختلاف دارند و گاه با هدف رسیدن به مصدر غیر وحیانی برای قرآن، حضرت را غیر امّی معرفی نموده‌اند، نظر برخی مستشرقان را به صورت موافق و مخالف ذکر و بررسی و نقد می‌کنیم.

واژه‌های اصلی: قرآن، پیامبر اسلام، امّی، مستشرقان

در مورد این پرسش که آیا پیامبر خواندن و نوشتن می‌دانست یا خیر، مستشرقان پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند، البته اظهارات آنان در این خصوص آن قدر گسترده نیست که کتاب یا مقاله مستقلی را شکل داده باشد؛ بلکه نظرهایشان را، در لابه‌لای کتاب‌های تاریخ قرآن و سیره پیامبر ﷺ یا ضمن ترجمه متن قرآن آورده‌اند و گاه بیان آنان به صورت مستقیم ابراز نشده؛ بلکه به تلویح یا کنایه می‌توان مطلبی را مبنی بر امّی بودن یا نبودن حضرت دریافت و همین امر جست‌وجو و تتبع را در مورد پاسخ این پرسش مشکل کرده است.

از طرف دیگر آنان که نظر خود را در مورد مفهوم «امّی» بودن بیان کرده‌اند، بیشتر سخن خود را به دلائل و شواهدی مستند نکرده‌اند که بررسی و نقدپذیر باشد. شاید بتوان گفت بیشترین اظهارها در این زمینه، به رژی بلاشر محقق و خاورشناس فرانسوی و موننگمری وات مربوط است. ایشان بحث خود را به شواهد و دلایلی مستند می‌کنند. ما دلایل ایشان را در جای خود بحث و بررسی می‌کنیم. و به نظرها و بیانات دیگر مستشرقان در حدّ کوتاه بسنده می‌نماییم. از آن‌جا که برخی از مستشرقان سخنان خود را مستند به دلیلی نکرده‌اند تا بتوان به قطع در مورد آن دلایل، به رد یا اثبات پرداخت، به ذکر سخن آن‌ها اکتفا می‌کنیم. در این مقاله، مستشرقان را در گروه، موافق «امّی» بودن پیامبر ﷺ و مخالف «امّی» بودن پیامبر تقسیم‌بندی و نظر کسانی را که پیامبر اکرم ﷺ را ناتوان از نوشتن و خواندن می‌دانستند، به صورتی جزئی نقد می‌کنیم؛ اما دلایل و شواهد خاورشناسانی را که پیامبر اکرم ﷺ را برخلاف نظر قرآن و علمای اسلامی، توانا بر خواندن و نوشتن می‌دانند، بیان و بررسی و نقد، و آن‌ها را با مستندات عقلی و نقلی رد می‌کنیم.

### الف) مفهوم‌شناسی امّی از منظر دانشمندان مسلمان

واژه «امّی» - منسوب به امّ - در قرآن کریم و به عنوان یکی از ویژگی‌ها و صفات پیامبر اسلام ﷺ، دو بار به صورت مفرد ذکر شده است (اعراف/ ۱۵۸ -

۱۵۷) جمع این واژه به صورت «امیون» یک بار درباره قوم یهود آمده (بقره / ۷۸) و سه بار به گونه «امیین» در خصوص اعراب و بت پرستان به کار رفته است (آل عمران / ۲۰ و ۵۷؛ جمعه / ۲). ابن فارس می نویسد:

«این واژه در اصل یک معنا دارد که از آن چهار معنای نزدیک به هم، یعنی: اصل، مرجع، جماعت و دین متفرع می شود» (ابن فارس، مقایس اللغه، ج ۱، ص ۲۱).

شیخ طبرسی می گوید:

«امی کسی است که ناآشنا به نوشتن است، چنین فردی را به یکی از چند دلیل، امی می نامند: اول. از امت به معنای خلقت گرفته شده باشد؛ یعنی کسی که بر خلقت و طبیعت اصلی خود باقی است. دوم. مأخوذ از امت به معنای جماعت باشد؛ یعنی فردی که هم چون توده مردم با نوشتن سرو کار ندارد. سوم. برگرفته از ام باشد؛ یعنی کسی که به همان حالت و طبیعت که از مادر زاییده شده است، بماند» (طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴۴).

راغب اصفهانی می نویسد:

«امی کسی است که نمی نویسد و نمی خواند. قطرب گوید: امی از امیه به معنای غفلت و نادانی گرفته شده است، بنابراین در مورد کسی که شناخت و معرفت اندک دارد، واژه امی را به کار می برند؛ اما این که چرا پیامبر اسلام را امی نامیده اند، به اعتقاد برخی وی مانند توده مردم، اهل نوشتن نبود به نظر عده ای دیگر حضرت نمی نوشت و از روی کتابی نمی خواند و این فضیلتی برای او شمرده می شود، زیرا پیامبر ﷺ با توجه به حفظ قرآن و تضمینی که خداوند در مورد قرائت او داده بود «سَتَقْرُوكَ فَاَلَاتِنْسِي» (اعلی / ۶)، نیازی به کتابت و قرائت از روی کتاب نداشت. برخی دیگر هم معتقدند: امی منسوب به ام القری است؛ یعنی اهل مکه (راغب، مفردات فی غریب القرآن، ماده، ام).

علامه طباطبایی می نویسد:

«امی منسوب به ام است؛ یعنی فردی که نمی خواند و نمی نویسد، در حقیقت دلسوزی و مهربانی مادر نسبت به چنین فردی مانع از آن می شود که کودک خود را برای آموزش و تربیت نزد معلم بفرستد و فقط خودش او را تربیت می کند» (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۱۵).

قاسمی نیز امی را این گونه تفسیر می‌کند:

«کسی که دانش خود را از بشر نیاموخته است» (قاسمی، محاسن التأویل، ج ۷، ص ۲۸۶۹)

### دلایل امی بودن پیامبر ﷺ

#### اول. آیات قرآن کریم

۱) «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...» (اعراف / ۱۵۷)؛ «همان» کسانی که از فرستاده‌ی (خدا)، پیامبر درس نخوانده، پیروی می‌کنند؛ آن (پیامبری) که (صفات) او را نزدشان در تورات و انجیل نوشته می‌یابند....».

بیشتر مفسران در تفسیر نوشته‌اند:

«امی» از ماده «ام» به معنی مادر یا امت به معنی جمعیت گرفته شده، لذا برخی آن را به معنی درس نخوانده و استاد ندیده می‌دانند؛ یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده، باقی مانده است برخی هم به معنی کسی می‌دانند که از میان امت و توده مردم برخاسته است؛ نه از میان اشراف، مرفهان و جباران و عده‌ای به مناسبت این که مکه را «امّ القری» می‌گویند، این واژه را مرادف مکّی دانسته‌اند؛ البته هیچ مانعی ندارد که این واژه اشاره به هر سه مفهوم باشد (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۹۶ و ۳۹۷).

آیت الله جوادی آملی در تفسیر آیه می‌نویسد:

«این واژه کنایه از آن است که آن حضرت با این که مکتب نرفته و درس نخوانده، آموزگار صد مدرس شد و گرنه خود این صفت نشان کمال نیست (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۵، ص ۲۹۹).

۲) «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه / ۲)؛ «او کسی است که در میان درس‌ناخواندگان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت؛ که آیاتش را بر آنان می‌خواند [و پیروی می‌کند] و رشدشان می‌دهد [و پاکشان می‌گرداند] و کتاب

[خدا] و فرزاندگی به آنان می‌آموزد؛ درحالی که قطعاً، از پیش در گمراهی آشکاری بودند». علامه طباطبایی امین را به معنای کسانی می‌داند که نمی‌خواندند و نمی‌نوشتند (طباطبایی، حسین، همان، ج ۱۹، ص ۴۵۵) و منظور از این افراد هم قوم عرب است. طوسی و طبرسی همین معنا را از مجاهد و قتاده نقل کرده‌اند (طوسی، التبیان، ج ۱۰، ص ۴؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ص ۲۸۴).

آیت الله مکارم در تفسیر نمونه امین را جمع امی، به معنی درس نخوانده می‌داند و تأکید می‌کند که امی منسوب به ام است؛ یعنی شخصی که مکتبی جز مکتب دامان مادرش ندیده است. وی (مکارم شیرازی، همان، ج ۲۴، ص ۱۰۶) نمی‌پذیرد که مراد از امین در این آیه، اهل مکه باشند؛ چرا که نه پیامبر اسلام تنها برای اهل مکه مبعوث شد و نه سوره جمعه در مکه نازل شد.

در بین مفسران اهل سنت، طبری و فخر رازی و بعضی دیگر آورده‌اند که مراد از امین در این آیه، قوم عرب است که نمی‌توانستند چیزی بخوانند یا بنویسند (فخر رازی، مفاتیح‌الغیب، ج ۳۰، ص ۵۳۸).

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ (عنکبوت / ۴۸)؛ «و پیش از این (قرآن) هیچ کتابی نمی‌خواندی [و پیروی نمی‌کردی] و با دست راست آن را نمی‌نوشتی؛ در صورتی که (اگر می‌خواندی و می‌نوشتی) حتماً، باطل‌گرایان شک می‌کردند».

اکثر مفسران شیعی معتقدند منظور آیه این است که تو پیش از نزول قرآن، نمی‌خواندی و نمی‌نوشتی؛ زیرا اگر می‌خواندی و می‌نوشتی، آنان که در پی تشکیک در صحت و حیانی بودن قرآن‌اند، با استناد به این پیشینه تو، درباره مطالب قرآن به شک می‌افتادند و می‌گفتند که این آیات ساخت توست (فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۱۹؛ طباطبایی، ترجمه‌المیزان، ج ۱۶، ص ۲۰۷).

برخی نیز می‌گویند: مراد آیه این است که تو پیش از نزول قرآن نمی‌توانستی بخوانی یا بنویسی؛ زیرا اگر می‌توانستی بخوانی و بنویسی، اهل باطل در صحت مطالب قرآن به شک می‌افتادند؛ به عبارتی دیگر برخی از این آیه، نفی عادت پیامبر بر خواندن و نوشتن، پیش از نزول را فهمیده‌اند و برخی نیز عدم توانایی بر این امر را برداشت کرده‌اند (طوسی، التبیان، ص ۲۱۶؛ شبر، صفوه‌التفاسیر، ص ۶۰۵).

فخر رازی می‌نویسد: این یکی از معجزات پیامبر است که با وجود این که پیش از نزول قرآن، کتابی نخوانده و چیزی نوشته بود، این کتاب آسمانی پر محتوا را آورد (فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۶۴).

سید مرتضی می‌گوید: آیه دلالت می‌کند که پیامبر ﷺ قبل از نبوت، نوشتن نمی‌دانست؛ اما پس از نبوت، باید آشنایی پیغمبر ﷺ به خواندن و نوشتن تجویز کنیم؛ یعنی آن را احتمال دهیم (تاریخ قرآن، حجتی، ص ۱۹۷).

### دوم. دلایل و شواهد روایی و تاریخی بر امی بودن پیامبر ﷺ

علاوه بر آیات شریفه قرآن کریم، دلایل روایی و تاریخی نیز این موضوع را تأیید می‌نماید. خلاصه‌ای از این دلایل را مرور می‌کنیم.

در غزوه احد، عباس عموی پیامبر ﷺ در مکه بود و چون ابوسفیان با لشکر خود به قصد جنگ با حضرت از مکه روانه مدینه شد، عباس مردی از بنی غفار را به مزدوری گرفت تا پنهانی راه ده روزه را در سه شب طی کند و نامه‌ای را به پیغمبر ﷺ برساند. پیامبر در قبا بود و چون نامه عباس به او رسید، مهر از نامه بر گرفت و آن را به اُبی بن کعب داد تا بخواند. اُبی نامه را برای پیامبر خواند و رسول خدا از او خواست موضوع را پنهان دارد؛ در صورتی که اگر ایشان خواندن می‌دانست، چنین نامه پنهانی را به دیگری نشان نمی‌داد (صحیح، بخاری، المغازی، باب ۱۷ و ۲۰).

تمیم بن جراشه می‌گوید: در وفد ثقیف بر رسول خدا ﷺ وارد شدیم تا اسلام بیاوریم. خواستیم نوشته‌ای بگیریم و در آن چند شرط بگنجانیم. ما می‌خواستیم ربا و زنا بر ما حلال باشد. با نوشته نزد پیغمبر ﷺ رفتیم. حضرت به خواننده نامه گفت که بخوان. چون به واژه ربا رسید، فرمود: دست مرا بر آن بگذار. پس دستش را بر آن نهاد و فرمود ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا﴾ و آن را پاک کرد (طبری، تاریخ، ج ۳، حوادث سال نهم).

### ب: مفهوم اُمی از منظر مستشرقان

معادل انگلیسی واژه «امی» در دائرةالمعارف اسلام، «illiteracy» (دائرةالمعارف

اسلام، ص ۴۹۲) و در دائرة المعارف قرآن به صورت کلمه اصلی «ummi» (دائرة المعارف قرآن، ص ۶۰۶) وارد شده است. اربری گیوگور آورده است:

«طبق تفسیر رازی که محمد مردی بود که چیزی را از استادی یاد نگرفته بود و کتابی را نخوانده بود و در مکتب درسی شرکت نداشت، چون پیامبر ﷺ به طور طولانی در مکه بود و از آنجا خارج نشد تا در محل دیگری علمی را بیاموزد و مکه محل دانشمندان نبود، بنابراین خدا درهای علم و دانش را بر قلب او گشود»؛ لذا واژه «امّی» را گاهی متون انگلیسی به صورت «unlearned» (دائرة المعارف اسلام، ص ۴۹۶) نیز ترجمه کرده‌اند. به نظر می‌رسد این ترجمه برای واژه امی بهتر باشد، زیرا حضرت با این که مکتب و استاد ندیده بود، از علوم اولین و آخرین آگاه بود و به عبارت دیگر علم ایشان «لدنی» بود.

عده‌ای از خاورشناسان گمان برده‌اند وصف «امّی» با دانستن خواندن و نوشتن منافاتی ندارد و پیامبر خوانا و نویسا بود. برخی دیگر مشرکان و بت پرستان را «امّیون» می‌دانند و دلیلشان هم جمله «ummat ha olam» است که عبرانیان بر غیر خود اطلاق می‌کردند و گفته‌اند واژه «امت» به معنی جماعت بزرگ و توده مردم از واژه «ummetha» ی سریانی است (shorter. P. 764 .Horovitz: S.51. Buhl – shaeder: Das Leben muhammeds. Leipzig 1930 . S. 14) Nolddeke I. S. 14) هود خود را بنی اسرائیل و غیر عبرانیان را معمول «Goy» و جمع آن «Goyim» می‌خوانند.

بعضی از مستشرقان واژه «امّیین» را عربی «گوی و گویم» می‌دانند. بدین ترتیب یهود همسایگان عرب خود را «امّی» می‌خواندند و منظورشان جهل به قرائت و کتابت نبود؛ بلکه بیش تر مفهوم بیگانه و «Goyim» مورد نظرشان بود.

**دسته اول) موافقان درس ناخوانده بودن پیامبر ﷺ**

### ۱. ویل دورانت

این خاورشناس فرانسوی می‌نویسد:

«در ظاهر به نظر می‌رسد که هیچ‌کسی در مکه به این نمی‌اندیشید که به حضرت محمد نوشتن و خواندن بیاموزد. در آن زمان، هنر نگارش و خواندن، به نظر عرب‌ها اهمیتی نداشت، از این‌رو در قبیله قریش بیش از هفده نفر خواندن و نوشتن را نمی‌دانستند. معلوم نیست شخص حضرت چیزی نوشته باشد. او پس از نبوت، نویسنده ویژه داشت. با این وجود، معروف‌ترین و مشهورترین کتاب عربی بر زبان او جاری شد و نکات ظریف امور گوناگون را بهتر از مردم آموزش دیده، می‌دانست» (دورانت، ویل، قصه الحضاره، ج ۱۳، ص ۲۱ و ۲۲).

**بررسی:** این که پیامبر ﷺ پیش و پس از بعثت چیزی ننوشت و با سوادترین و داناترین فرد به امور گوناگون بود، به قطع درست است؛ اما در مورد این که نگارش و خواندن در نظر عرب‌ها اهمیتی نداشت و در میان قریش بیش از هفده تن توان خواندن و نوشتن نداشتند، باید گفت مطلب به این‌گونه نیست؛ زیرا تعداد افرادی که توانایی خواندن و نوشتن داشتند، بیش از این‌ها بود (جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ص ۱۰۷ و ۱۰۸).

## ۲. کارلایل

توماس کارلایل مورخ و فیلسوف و خاورشناس انگلیسی می‌نویسد:

«چیز دیگری که نباید فراموش کنیم، این است که پیامبر هرگز درس‌هایی را نزد استادی فرا نگرفت. در آن زمان صنعت خط و نگارش تازه میان مردم عرب پیدا شده بود و من معتقدم حقیقت این است که حضرت محمد با نگارش و خواندن آشنا نبود و هر آن چه فراگرفته بود، زندگی در صحرا و تحمل شرایط زیست در آن‌جا بود» (کارلایل، توماس، الابطال، ترجمه محمود السباعی، ص ۵۴).

وی در جای دیگر معتقد است که خداوندگار عالم، آموزگار بزرگ محمد است. وی می‌نویسد:

«... او بزرگ مردی است که خداوند به او علم و حکمت آموخته، پس بر ما واجب است که به او گوش فرا دهیم» (زمانی، قرآن و مستشرقان، ص ۱۰۸، به نقل از: «الابطال»).

**بررسی:** به نظر می‌رسد دیدگاه توماس کارلایل و ویل دورانت با نظر اکثر علمای اسلام یکی است و از این جهت بر دیدگاه این دو می‌توان مهر تأیید نهاد.



### ۳. جان دیون پورت

این خاورشناس انگلیسی در کتاب «عذر به پیشگاه محمد و قرآن» می‌نویسد:

«در مورد تحصیل و فراگیری دانش، آن گونه که در جهان رواج دارد، همگان معتقدند که حضرت درس نخواند و چیزی نیاموخت، مگر آن چه در قبیله قریش رواج داشت» (قمیحا، دفاع عن حضره الرسول المصطفی من طریقی السنه والشیعه، ص ۳۵۶).

**بررسی:** در نظر ما نیز همان گونه که قرآن و روایات بیان کرده‌اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از نزول چیزی نخوانده و ننوشته است.

### ۴. ویرژیل گیورگیو (۱۹۱۶)

کنستان ویرژیل گیورگیو خاورشناس رومانیایی می‌نویسد:

«علت این که قرآن به تدریج نازل شد به طوری که در سوره ۲۵ قرآن به اسم فرقان، آیه ۳۲ ذکر گردیده، این است که حضرت محمد بتواند آیات قرآن حفظ کند و آن را به خاطر بسپارد و دیگر این که آیات قرآن به اقتضای زمان، حوادث و لزوم وضع قوانین جدید، نازل می‌گردید. پیغمبرانی که قبل از محمد کتاب آسمانی آوردند، امی یعنی بی‌سواد نبودند، لذا کتاب آسمانی یک مرتبه بر آن‌ها نازل شد، ولی حضرت محمد امی بود و به همین جهت، آیات به تدریج بر وی نازل می‌گردید که بتواند تمام آن‌ها را به خاطر بسپارد» (ویرژیل محمد پیامبری که باید از نو شناخت، ص ۶۸).

وی در جای دیگر می‌نویسد:

«حضرت محمد سواد نداشت و نزد هیچ آموزگاری درس نخوانده بود» (همو، ص ۴۵).

وی بار دیگر همین سخن را تکرار می‌کند و می‌نویسد:

«با این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امی بود، در اولین آیات که بر وی نازل شده صحبت از قلم و علم یعنی نوشتن و نویساندن و فرا گرفتن و تعلیم دادن است. هیچ دینی را نمی‌توان یافت که مبدأ آن علم و معرفت این قدر ارزش و اهمیت داشته باشد...» (زمانی، ص ۱۰۶).

**بررسی:** اعتقاد این خاورشناس مبنی بر این که پیامبر پیش از بعثت بی سواد بود و نزد هیچ استادی درس نخوانده بود، درست است، اما روش و استدلالش نادرست به نظر می رسد؛ چرا که امی بودن پیامبر با معنایی که او اراده کرده است، نمی تواند دلیلی برای نزول آیات قرآن به صورت تدریجی باشد؛ زیرا خود قرآن دلیل تدریجی بودن نزولش را در آیه ۱۰۶ سوره اسرا بیان می کند و می فرماید:

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾؛ «و قرآن، (آیات) آن را از هم جدا کردیم، تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی؛ و آن را (به تدریج) کاملاً فرو فرستادیم».

لذا می توان گفت، بنا بر نظر مفسران، حکمت تدریجی بودن نزول قرآن، با درنگ خواندن آن بر مردم است. آیت الله معرفت در این باره می نویسد:

«حکمت تدریجی بودن نزول قرآن این است که آنان احساس کنند همواره مورد عنایت خاص پروردگار قرار دارند و پیوسته رابطه آنان با حق تعالی بر قرار است و دل گرمی آنان تداوم داشته باشد» (معرفت، محمد هادی).

قرآن حکمت تدریجی بودن خود را به این گونه بیان می کند:

﴿كَذَلِكَ لُنُثِّبَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾؛ (فرقان / ۳۲)، «این گونه (قرآن را به تدریج فرو فرستادیم) تا دل [سوزان] تو را بدان استوار گردانیم، در حالی که آن را کاملاً مرتب و آرام (بر تو) خواندیم».

این امر نشان می دهد که آرامش یافتن وجود پیامبر ﷺ و استوار شدن قلب ایشان، هدف دیگر نزول تدریجی بود. این آیه، همان آیه ای است که کنستان ویرژیل گیورگیو با استناد به آن، سعی داشت دلیل نزول تدریجی قرآن را به دست آورد، ولی عبارت «لُنُثِّبَ بِهِ فُؤَادَكَ» به هیچ روی تفسیر وی را بر نمی تابد؛ زیرا او معتقد است پیامبر ﷺ امی می باشد و از این رو آیات به صورت تدریجی بر ایشان فرو فرستاده می شد؛ در حالی که ارتباطی بین عدم نخواندن و نوشتن و تدریجی بودن نزول قرآن وجود ندارد.

با این توضیح روشن می شود که به اعتقاد این مستشرق رومانیایی، پیامبر ﷺ

پیش از بعثت بی‌سواد بود و توانایی خواندن و نوشتن نداشت و این دیدگاه بسیاری از اندیشمندان شیعه نیز می‌باشد.

## ۵، ۶ و ۷. ادوار مونتیه، میشل آماری و آلبر کازیمیرسکی

«ادوار مونتیه» خاورشناس فرانسوی و «آماری» مستشرق ایتالیایی و «کازیمیرسکی» خاورشناس لهستانی‌اند و رژی بلاشر آنان را از افرادی می‌داند که واژه امّی را به عنوان یکی از صفات پیامبر صلی الله علیه و آله به معنای «پیامبر ناتوان بر خواندن و نوشتن» گرفته‌اند (بلاشر، در آستانه قرآن، ص ۲۱).

**بررسی:** با توجه به این مسأله که مونتیه و آماری امّی بودن را به صورت مطلق به کار برده‌اند، می‌توان گفت منظورشان ناتوانایی پیامبر پیش و بعد از بعثت است که این نظر با برداشت بعضی از مفسران و علمای شیعه هم‌خوان است؛ زیرا به عقیده برخی دیگر از اندیشمندان مسلمان توانایی خواندن و نوشتن که نوعی کمال است، هم‌زمان با نبوت به رسول الله افاضه شد.

## ۸. کارن آرمسترانگ

آرمسترانگ خاورشناس آمریکایی می‌نویسد:

«قرآن محمد را امی یعنی بی‌سواد می‌خواند، ولی هدف قرآن از تکیه بر امی بودن پیامبر، القا وحی بودن پیام الهی است. بعضی از محققان غربی بر این باورند که محمد صلی الله علیه و آله چون تاجر بوده، حتماً خواندن و نوشتن را می‌دانسته است و هدف از امی بودن نامیدن او، نه بی‌سواد بودن خود است، بلکه او را پیامبر افرادی معرفی می‌نماید که دارای کتاب نیستند. بدین ترتیب لغت امی به معنای «غیریهودی» ترجمه می‌شود... هیچ سند تاریخی دقیقی از این که محمد می‌توانسته بنویسد و بخواند وجود ندارد» (آرمسترانگ، کارل، زندگی نامه پیامبر اسلام، ترجمه کیانوش حشمتی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴).

**بررسی:** محمد رشید رضا، شیخ محمد عبده، آیت الله خوئی و آیت الله ضیا آبادی نیز همین نظر دارند؛ اما اعتقاد افرادی چون آیت الله معرفت، استاد مطهری و... این است که پیامبر بعد از بعثت توانست بخواند و بنویسد.

## ۹. هنری دی کاستری

کنت هنری دی کاستری می‌نویسد:

«محمد ﷺ نمی‌خواند و نمی‌نوشت؛ بلکه او امی بود» (خیر الدرع، محمد، نبی الاسلام شخصیت، حیات، رساله فی عرض جدید علی اضواء العلم والفلسفه والتاریخ، ص ۶۸).

**بررسی:** طبق دیدگاه وی پیامبر در تمام عمر ناتوان از خواندن و نوشتن بود؛ در حالی که این ناتوانی تنها در خصوص دوران پیش از بعثت پذیرفتنی است. شاید کسی بگوید که این خاورشناس از توانایی یا ناتوانی پیامبر سخن به میان نمی‌آورد بلکه می‌گوید که ایشان نخواند و نوشت.

در پاسخ می‌گوییم: اولاً او نظر دقیقی ارائه نکرده و منظور خود را واضح بیان نداشته است. ثانیاً آوردن لفظ امی در کلام او نشان می‌دهد که منظورش از نخواندن و نوشتن، ناتوانی بر این دو امر است؛ زیرا افرادی که معتقد به ناتوانی پیامبر بر این دو امرند، از واژه امی به عنوان یک لغت معادل و مترادف برای شخص ناتوان از خواندن و نوشتن بهره می‌گیرند.

## ۱۰. گوستا ولوبون

این مستشرق فرانسوی می‌نویسد:

با این که محمد امی بود در اولین آیات که بر وی نازل شده، صحبت از قلم و علم، یعنی نوشتن و نویساندن و فراگرفتن و تعلیم دادن است. در هیچ یک از ادیان بزرگ این اندازه برای معرفت قایل به اهمیت نشده‌اند و هیچ دینی را نمی‌توان یافت که در مبدأ آن، علم و معرفت این قدر ارزش و اهمیت داشته باشد. اگر محمد یک دانشمند بود، نزول این آیات در غار حرا تولید حیرت نمی‌کرد؛ چون دانشمند قدر علم را می‌داند، ولی او سواد نداشت و نزد هیچ آموزگاری درس نخوانده بود. من به مسلمانان تهنیت می‌گویم که در مبدأ دین آنان، کسب معرفت، این قدر با اهمیت تلقی شده است» (لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، ص ۱۱۹ تا ۱۲۰).

## دسته دوم - مخالفان درس ناخوانده بودن پیامبر ﷺ

این دسته گاه بر اساس دلایل و شواهدی و بیشتر بدون دلیل و استدلال معتقدند که پیامبر اکرم خواندن و نوشتن می‌دانست. این عده در پی این پیش فرض اشتباه، دچار اشتباه‌ها و مغالطه‌های دیگری در مورد قرآن شده‌اند. در این قسمت آرای این دسته را بررسی می‌کنیم.

### ۱. اسپرینگر

«آلویس اسپرینگر» خاورشناس اطریشی است دکتر رامیار درباره او می‌نویسد:

«اسپرینگر از کسانی است که معتقد بود پیامبر خواندن و نوشتن می‌دانست و حتی کتاب‌هایی به نام اساطیر الاولین و صحف ابراهیم را درباره عقاید و ادیان و داستان‌های گذشتگان خوانده بود». (رامیار، تاریخ قرآن، ص ۵۰۷).

وی در جلد اول کتابش با عنوان «زندگانی و اعتقاد محمد» می‌نویسد:

«اهل جزیره العرب پیش از محمد به دو گروه اهل کتاب و بت پرستان تقسیم می‌شدند. اهل کتاب از یهود، نصاری و صابئین تشکیل می‌شدند و آنان قبیله‌هایی بودند که بر آن‌ها وحی نازل شده بود؛ در حالی که بت پرستان بهره‌ای از وحی آسمانی نداشتند» (البدوی، دفاع عن القرآن ضد متقدیه، عبد الرحمان، ص ۱۴).

او در جلد دوم کتابش هم می‌نویسد: «امی با بت پرستان هم معنا می‌باشد» (همو).

**بررسی:** مبنای اعتقاد اسپرینگر «توانایی پیامبر بر خواندن و نوشتن پیش از بعثت» است و این پذیرفتنی نیست چون پیامبر، به نقل آیات و روایات، پیش از بعثت بر این دو امر توانا نبود. دلایل «امی» بودن پیامبر ﷺ و ناتوانی او قبل از بعثت، به استناد آیات و روایات حتمی است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان در این باره شکی روا داشت و بسیاری از خاورشناسان هم این مسئله را تأیید کرده‌اند. اسپرینگر معتقد است که پیامبر عقاید و داستان‌های امت‌ها و ادیان پیش از خود را خوانده است؛ در حالی که آیات قرآن (عنکبوت/ ۴۸) به روشنی خلاف این مطلب را نشان می‌دهند. «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»؛ «و پیش از این (قرآن) هیچ کتابی نمی‌خواندی [و پیروی

نمی‌کردی] و با دست راست آن را نمی‌نوشتی؛ در صورتی که (اگر می‌خواندی و می‌نوشتی) حتماً، باطل‌گرایان شک می‌کردند».

اشتباه دیگر او این است که تصور کرده عبارت اساطیر اولین در آیه پنجم سوره فرقان، نام کتابی است؛ در حالی که به نوشته مرحوم رامیار «صرف نظر از آن که قرآن ذکر می‌کند که قریش از روی استهزاء، گفتار پیامبر خدا ﷺ را افسانه‌های گذشتگان می‌خواندند، اگر کتبی به این نام‌ها وجود داشت، معاندین پیامبر می‌گفتند. هیچ معقول نیست که پیغمبر آن‌چه را که در کتب دیگر بوده به خود نسبت دهد و بعد نام آن کتب را هم ذکر نماید» (رامیار، تاریخ قرآن، ص ۵۰۷).

آیه شریفه می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا، وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اٰكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾؛ (فرقان / ۴-۵) «و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: «این [کتاب] نیست جز دروغی بزرگ که آن را بریافته است و گروهی دیگر او را بر این (کار) یاری داده‌اند.» و به یقین، (با این سخن،) ستم و باطلی را آوردند، و گفتند: (این‌ها) افسانه‌های پیشینیان است، در حالی که آنها را نوشته است و آن (افسانه‌ها)، صبحگاهان و عصرگاهان [و شب هنگام] بر او دیکته می‌شود».

۱- فاعل و گوینده تهمت ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ است؛ یعنی کفار عرب این تهمت را به پیامبر زدند و گفتند این قرآن نیست؛ مگر کلامی منحرف از وجهی‌ای که باید داشته باشد، چون کلام خود محمد است که به خدا نسبت داده است.

۲- واژه اساطیر جمع اسطوره است که به معنای خبر نوشته شده است؛ ولی بیش‌تر در اخبار خرافی به کار می‌رود و با واژه اکتباب، نوشتن را به حضرت نسبت داده‌اند، با این که می‌دانستند حضرت نوشتن نمی‌داند، از باب مجاز، و یا از این باب است که داده باشد دیگران بنویسند هم‌چنان که امیری می‌گوید من به فلانی چنین نوشتم، با این که منشی او به دستورش نوشته است. به شهادت این که دنبالش گفتند: فهی تملی علیه بکره واصیلاً، پس این قرآن صبح و شب بر او املا می‌شود؛ زیرا اگر خودش نویسنده بود، دیگر املا معنا نداشت. بعضی دیگر

از مفسران گفته‌اند: اصلاً کلمه اکتباب به معنی استکباب است؛ یعنی این که از کسی بخواهد برایش بنویسد (طباطبایی، همان، ترجمه، ج ۱۸، ص ۲۵۶). به عبارت دیگر، آیه دوم در پی تبیین و بیان آیه اول است که منظور از افک این است که آن قوم، اساطیری قدیمی برایش می‌نویسند و املا می‌کنند تا حفظ شود، آن‌گاه او به عنوان کلام خدا برای مردم می‌خواند، بنابراین، آیه توانایی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر خواندن و نوشتن نشان نمی‌دهد؛ بلکه این نوع برداشت غلط اسپرینگر ناشی از بد فهمی او از آیه است؛ زیرا:

اول) کتابی به نام اساطیر الاولین وجود ندارد؛

دوم) تمام آیه شریفه قول کفار است؛ نه این که جمله «اکتتبا فیهی تملی علیه» تا آخر پرسش انکاری خدا از اساطیر الاولین باشد و قبل از آن از کفار؛ زیرا این معنا با سیاق درست در نمی‌آید (همو).

## ۲. تئودور نولدکه (۱۸۳۶-۱۹۳۱م)

نولدکه خاورشناس آلمانی، نویسنده کتاب «تاریخ قرآن» (قدیمی‌ترین کتاب موجود در خصوص تاریخ قرآن کریم) و متخصص زبان‌های سامی، لغات شرقی و آرامی بود. با این‌که نزدیک به یک قرن از انتشار کتابش می‌گذرد، هنوز هم نقدهای مفصلی بر آرای تندش به نگارش در می‌آید. محققان علوم قرآنی معتقدند تمام تحقیقاتی که بعد از نولدکه درباره قرآن کریم نوشته شده؛ به گونه‌ای از آرا و اندیشه‌های او تأثیر پذیرفته‌اند (ربیعی آستانه، معرفی چند اثر برجسته مستشرقان، بینات، ش ۳۰). به اعتقاد نولدکه واژه «امّی» به عنوان صفت پیامبر، نشان نمی‌دهد که ایشان با خواندن و نوشتن نا آشنا بود، بلکه بدین معناست که ایشان با کتاب‌های ادیان پیش از خود آشنایی نداشت و آن‌ها را نخوانده بود (رضا، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، ص ۵۷).

با این‌که تمامی مفسران و مترجمان قرآن مجید، واژه «اقرء» در آغاز سوره علق را به معنی «خواندن» گرفته‌اند؛ ولی نولدکه برای نخستین بار در تاریخ قرآن کلمه «اقرء» را در آغاز سوره علق به معنی «وعظ و تبلیغ» گرفت؛ نه خواندن (ربیعی، همان).

نولدکه به این نتیجه می‌رسد که «امّی» بر جهل پیامبر و ناتوانی وی بر خواندن و نوشتن دلالت نمی‌کند، بلکه تنها نشان می‌دهد که وی کتب عهدین را نمی‌شناخت.

### بررسی

۱- ترجمه وی از «اقرء» بر خلاف همه مفسران، لغت‌دانان عرب و خلاف قرآن است و چنین معنایی در هیچ کتاب تفسیری و روایی نیامده است. ایشان برای ترجمه‌اش و بر ادعایش مبنی بر این که «پیامبر با خواندن و نوشتن آشنا بود، ولی کتب مقدس را نخوانده است» دلیلی نیاورده است.

۲- در رد ادعای دوم او (غیر امّی بودن رسول خدا) می‌گوییم: صنعت خط کمی قبل از ظهور اسلام و تازه وارد جزیره العرب شده بود و اوضاع و احوال محیط آن روز حجاز چنان بود که اگر کسی خواندن و نوشتن می‌دانست، معروف عام و خاص می‌شد. افرادی که مقارن ظهور اسلام این صنعت را می‌دانستند - در مکه و مدینه - معروف و انگشت شمار بودند، لذا نامشان در تاریخ ثبت شده است. اگر رسول خدا در زمره آنان می‌بود، به قطع به این صنعت شناخته می‌شد و چون اسمی از حضرت برده نشده است، معلوم می‌شود که با خواندن و نوشتن سر و کار نداشت.

در انتها باید گفت مستشرقان به خاطر پیش فرض‌ها و مبانی اشتباه، دچار خطاهای پی‌درپی می‌شوند، مثلاً نفهمیدن درست واژه «امّی» باعث شده است نولدکه در کتاب تاریخ قرآن، مصادر خارجی برای قرآن کریم در نظر بگیرد و به غلط اظهار کند که پیامبر ﷺ در قصص قرآنی از معارف مسیحی و یهودی که به صورت شفاهی به اعراب منتقل شده بود، تأثیر پذیرفت.

### ۳. گوستاو ویل

گوستاو ویل خاورشناس آلمانی به پیروی از نولدکه معتقد است که پیامبر اکرم ﷺ با خواندن و نوشتن آشنایی داشت؛ ولی پیش از بعثت، کتب یهود و نصاری را نخوانده بود. در کتاب «تاریخ القرآن» عبد الصبور شاهین در مورد یکی از دستاوردهای پژوهش ویل آمده است: او با نظر به آیه شریفه «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ» چنین نتیجه‌ای می‌گیرد و با توجه به ریشه «تتلوا» (ت ل و) می‌گوید: تلاوت به معنی اتصال و تقریر شفاهی است.



منظور ویل از کتاب در آیه، «کتاب آسمانی» می‌باشد و معنای آیه این است که پیامبر پیش از بعثت هیچ کتاب آسمانی را نخوانده و از روی آن ننوشته بود، پس نمی‌توان از آیه استنباط کرد که وی پیش از بعثت ناتوان از خواندن بود.

**بررسی:** همان جواب به نولدکه در این جا تکرار می‌شود؛ به علاوه استدلال او از جهت دیگر هم ضعیف است؛ زیرا واژه «تلاوت» در آیه، به معنی عرض و تقریر شفاهی نیست؛ بلکه منظور «خواندن با صدای بلند» است؛ به گونه‌ای که دیگران هم بشنوند؛ چه از روی کتاب باشد یا حفظ و مراد در این آیه، به قرینه مقام، همان طریقت اول است (طباطبایی، همان، ج ۲۰، ص ۲۱۸). علاوه بر آن، ویل عبارت «ولاتخذه بیمینک» را در نظر نگرفته است که از لحاظ دلالت بسیار روشن است و بدون تردید دلالت دارد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کتب یهود و نصاری را نخوانده بود و چیزی نمی‌نوشت. آیه با این توجیه، هیچ پیوندی با موضوع آشنایی یا ناآشنایی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با خواندن و نوشتن ندارد (حجتی، تاریخ قرآن، ص ۱۹۰).

پاسخ دیگر به ویل این است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از بعثت نه تنها کتب آسمانی، بلکه هیچ نوشته‌ای را نخوانده و رونویسی نکرده بود. واژه «کتاب» تنها به معنی کتاب نیست، بلکه قرآن کریم واژه «کتاب» را در موارد دیگری هم به کار برده؛ ولی معنای «مکتوب» را اراده کرده است، مانند «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرُّوا كِتَابِيَهٗ» (حاقه / ۱۹). آیاتی از این دست در قرآن زیاد به چشم می‌خورد (اسراء / ۷۱؛ نمل / ۲۹؛ نور / ۳۳؛ انعام / ۵۹).

پس واژه کتاب در آیه ۴۸ سوره عنکبوت، شامل هر نوع «مکتوب» (کتاب یا نوشته) می‌باشد؛ بنابراین از آیه مذکور نمی‌توان دریافت که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها کتب پیشینیان را نخوانده و از روی آن‌ها رونویسی نکرده بود، لذا احتمال خواندن و نوشتن پیش از بعثت و پیرو آن، توانایی ایشان بر خواندن و نوشتن منتفی می‌شود. ویل در رأی خود دچار تردید و تحیر است، چون ادله و شواهد متعارضی را در برابر خود می‌بیند که برخی از آن‌ها مؤید امی بودن پیامبر است و برخی دیگر از این شواهد، امی بودن را نفی می‌کند و او نتوانسته است بین «اقرء» و «امی» بودن جمع کند.

#### ۴. رژی بلاشر (۱۹۰۰-۱۹۷۳ م)

رژی بلاشر خاورشناس شهیر فرانسوی و صاحب تألیفاتی چون «در آستانه قرآن»، «در آمدی بر قرآن»، «ترجمه قرآن به ترتیب موجود»، و «ترجمه قرآن به ترتیب نزول» است. می‌توان گفت وی در بین خاورشناسان، تنها کسی است که در بحث «امی» بودن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخنان خود را با استدلال و دلیل بیان کرده است؛ بنابراین می‌توان راجع به اظهارهای او بیش‌تر به بررسی و نقد نشست. بلاشر در کتابش (در آستانه قرآن) پرسشی در مورد این که «آیا حضرت محمد با خواندن و نوشتن آشنا بوده یا نه»، مطرح می‌کند و می‌گوید: این پرسش در رابطه با موضوع بحث او، بسیار مهم و جدی می‌باشد و تاکنون پاسخ‌های متفاوتی به آن داده شده است. وی در ادامه می‌گوید:

امروز دیدگاه ثابت میان مسلمانان این است که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز با این دو امر آشنایی نداشت، سپس تأکید می‌کند که این دیدگاه، بر خبری قدیمی تکیه دارد که در علم تفسیر رواج یافته است و این نظر، اشتقاق واژه امی، به ویژه در مورد تعبیر «النبی الامی»، را به معنای «فردی که ناتوان از خواندن و نوشتن است» بر می‌گرداند (شاهین، تاریخ القرآن، ص ۲۴۸، Introduction amcoram Edit 1959).

او در ادامه می‌نویسد: واژه «امیین» در آیه دوم سوره جمعه ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ و در بسیاری از آیات دیگر، به معنای «عرب‌های مشرک» می‌باشد که بر خلاف یهویان و نصاری، از وحی بی‌بهره بودند؛ به همین دلیل در جهل و ناآگاهی نسبت به شریعت خداوند به سر می‌بردند. او معتقد است که اخبار فراوانی در تفسیر طبری هست که به ابن عباس نسبت داده شده است و این معنا را تأیید می‌کند، سپس نتیجه می‌گیرد که «النبی الامی» به معنای پیامبر جاهل و بی‌سواد نیست؛ بلکه به معنای پیامبر بت‌پرستان است. بلاشر تصریح می‌کند که صفت «امی» از واژه عربی «امه» مشتق شده است و به قطع به واژه عبری «امت‌ها عولام»؛ یعنی «امم العالم» (امت‌های جهان)، به معنی بت‌پرستانی که یهود و نصاری آن‌ها را می‌شناسند، باز می‌گردد (همو).

بلاشر با استناد به خبر صلح حدیبیه و اخبار وصیت، پیامبر صلی الله علیه و آله را پیش از بعثت توانای بر خواندن و نوشتن معرفی کند و می نویسد: در خبر حدیبیه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سهیل، فرستاده مکه، پیمانی بستند. وقتی کاتبش را فرا خواند و شروع به املائی بسم الله الرحمن الرحیم کرد، سهیل همان لحظه پیامبر را آگاه کرد و گفت: همان گونه که قبلاً می نوشتی. بنویس و بنویس باسمک اللهم.

بلاشر با استناد به این سخن، نتیجه می گیرد که سهیل به برخی نوشته هایی که محمد پیش از هجرت از مکه و چه بسا پیش از بعثت، به دست خویش می نوشت، اشاره می کند (همو) و در ادامه می گوید: مهم تر از این مطلب، مجموعه اخباری است که پیامبر در حال احتضار، استخوان شانه شتر یا تکه پوستی یا مرکبی خواست تا وصیت سیاسی خود را بنویسند. بلاشر در نهایت با استناد به قرینه هایی، پیامبر صلی الله علیه و آله را پیش از بعثت توانمند بر خواندن و نوشتن معرفی می کند. سومین دلیل بلاشر اصطلاحات تجاری بسیاری است که در قرآن یافت می شود. او معتقد است که چون محمد در آغاز حساب دار خدیجه بود، پس بی گمان می توانست محاسبات خود را روی کاغذ بیاورد و با خواندن و نوشتن ناآشنا نبود. علاوه بر این، ادله ای در دست است که بر اساس آن ها عده ای از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و وابستگان او مانند ابوطالب، عموی پیامبر و علی بن ابیطالب پسر عموی حضرت از خواندن و نوشتن بی نصیب نبودند (مقدمه بر قرآن، بلاشر، ص ۱۱-۶). بلاشر پس از این مقدمات، می نویسد: قرائن و شواهد موجود دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله با خواندن و نوشتن آشنا بود.

**بررسی:** موضوع درس نخواندن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که مورد اجماع مفسران مسلمان است، از اوایل قرن بیستم، بحث هایی را میان خاورشناسان برانگیخت؛ همان گونه که بعد نشان خواهیم داد، بسیاری از مستشرقان به این موضوع اذعان دارند؛ اما مشکل آن ها این است که نمی توانند به سادگی درک کنند که چگونه امر به قرائت در آغاز سوره علق (اقرا)، با «امی» بودن پیامبر صلی الله علیه و آله سازگار است؟

خاورشناسان «امی» بودن پیامبر را به پیروی از پیش داوری های رایج میان مسیحیان، نقصی بر کمال حضرت می پنداشتند. از میان مترجمان فرانسوی، نخستین کسی که در این باب به اجتهاد پرداخت، بلاشر بود. او در «درآمدی بر قرآن» و «ترجمه قرآن» و سرانجام در «معمای محمد صلی الله علیه و آله» دلایل خود را بر اثبات

این که پیامبر خواندن و نوشتن می دانست، اقامه کرد. ممکن است این دلایل کسانی را که با زبان عربی آشنا نیستند، متقاعد کند؛ به ویژه که بلاشر برای اثبات نظرش به بخاری، ابن سعد و ابن عباس هم استناد جسته است. با این همه استدلال وی در برابر تحلیل علمی تاب نمی آورد.

اولاً وی معتقد است که مراد از «امی» در قرآن «درس ناخوانده» نیست؛ بلکه همان گونه که در تاریخ آیین یهود، مشرکان و غیریهودیان را «Gentils»، و پطروس قدیس را «A potre des Gentils» می خواندند، اعراب بت پرست دوره جاهلی نیز «امی» نامیده شده اند؛ بنابراین عبارت «النبی الامی»؛ یعنی «پیامبر مبعوث بر بت پرستان» (ترجمه قرآن بلاشر، ص ۱۹۴؛ حاشیه در آمدی بر قرآن، ص ۸-۱۲).

باید اذعان داشت که این تعبیر، مفهوم صریح «النبی الامی» را تغییر می دهد؛ زیرا بر خلاف آنچه در عبارت «Apotre des Gentils» آمده، «النبی» بر «الامی» اضافه نشده است تا بتوان آن را به «پیامبر مبعوث بر بت پرستان» ترجمه کرد. این دو واژه صفت و موصوفاند و در این صورت اگر «امی» را به معنای «مشرک» بگیریم؛ چنان که مردم دوره جاهلی را بدان متصف می کنیم، باید در مجموع دو واژه را به «پیامبر بت پرست» ترجمه کنیم که این نوع ترجمه کاملاً غلط است و نقض غرض تعالیم اسلام خواهد شد.

ثانیاً بر فرض که این توجیه را به زحمت در مورد آیه دوم سوره جمعه بپذیریم؛ ولی واژه «امی» در آیه «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا...» وصف خود پیامبر است؛ یعنی حضرت رسول خود نیز امی بود و ناآشنا به خواندن و نوشتن و طبق آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ...» بر مردمی مبعوث گشت که آن ها نیز از خواندن و نوشتن بی بهره بودند (حجتی، همان، ص ۱۹۰).

آنچه اساس الهی و آسمانی بودن این کتاب مقدس را تأیید می کند، همین نکته است که قرآن بر پیامبر امی نازل شد و همین «امی بودن» و ناآشنایی با خواندن و نوشتن، بزرگترین سدّی بود که میان آموزه های وی و تورات و انجیل جدایی ایجاد می کرد و مانع از آن می شد که رسول خدا در مورد سرمایه الهی خود، از کتب یهود و نصاری یاری بگیرد و همین شگفتی انسان را بر می انگیزد که چنین فردی چگونه دارای شکوه و عظمت مقام رسالت شده است (همو).

امروزه ما می‌بینیم که مستشرقان برای از بین بردن این سدّ تلاش می‌کنند پیامبر ﷺ را غیر امی جلوه دهند و نتیجه بگیرند که آموزه‌های قرآن همان مطالب تورات و انجیل است که پیامبر از یهودیان و مسیحیان فرا گرفت. بلاشهر با پیش فرض نادرست خود، همین اعتقاد را دارد و می‌نویسد:

«تشابه قصص قرآنی با قصص یهودی و مسیحی، تقویت می‌کند که قرآن، کتاب بشری و متأثر از عوامل خارجی است؛ به ویژه در سوره‌های مکی کاملاً روشن است که از معارف مسیحیت متأثر شده است» (سالم الحاج، نقد الخطاب الاستشراقی).

از نظر بلاشهر دو حدیث اخیر گویای آن است که رسول خدا به نوشتن آگاهی داشت، ولی باید توجه داشت که محتوای این دو حدیث هیچ صراحتی ندارند که شخص رسول خدا چیزی نوشته باشد.

برای روشن شدن ماجرای صلح حدیبیه، آن را از زبان طبری نقل می‌کنیم:

«وقتی متارکه حدیبیه پیش آمد، برای تنظیم پیمان متارکه، حضرت به علی بن ابیطالب فرمود که پیمان را بنویسد و فرمود: بنویس **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**؛ ولی سهیل بن عمرو فرستاده قریش اعتراض کرد و بالاخره قرار شد که **بِسْمِ اللَّهِ** بنویسد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: این است آنچه محمد رسول الله و سهیل بن عمرو موافقت کردند؛ ولی سهیل باز هم اعتراض کرد و گفت: اگر ما گواهی می‌دادیم که تو رسول الله هستی، دیگر جنگ نمی‌کردیم. پس باید بنویسد محمد بن عبدالله.

پیغمبر فرمود: من هم رسول الله هستم و هم پسر عبدالله، سپس به علی رضی الله عنه گفت که عبارت را حذف کند؛ ولی علی گفت: قسم به خدا که من هرگز آن را حذف نخواهم کرد. رسول خدا نامه را گرفت و او نوشتن نمی‌دانست (لا یحسن ان یکتب، درست یا خوب) و به جای رسول الله، محمد نوشت ...؛ ولی به روایتی دیگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کلمه را به من بنما و آن‌گاه خود آن را محو کرد و گفت: بنویس ... . نیز گفته‌اند در حالی رسول خدا نامه را می‌نوشت او و سهیل بن عمرو، ابوجندل، فرزند سهیل خواست به مسلمانان پیوندد که سهیل او را نزد قریش برگرداند (طبری، تفسیر، ج ۲، ص ۲۸۲).

این قبیل روایات موجب شده است عده‌ای از علما یا مستشرقان گمان برند که پیغمبر خواندن و نوشتن می‌دانست؛ ولی مخالفان این اعتقاد، واقعه را به گونه‌ای دیگر تعبیر می‌کنند. در روایت بخاری که می‌گوید با دست خود (بیده) نوشت، کلمه (بیده) را زاید می‌داند و می‌گوید: بعدها در این روایت وارد شده است: بعضی دیگر می‌گویند نوشتن فقط در همان لحظه خاص بود و این خود معجزه است. برخی هم گفته‌اند جمله «لایحسن ان یکتب»، منفی نوشتن است؛ یعنی نوشتن نمی‌دانست؛ نه این که خوب نمی‌توانست بنویسد؛ چنان‌که در اوّل فهمیده می‌شود و پاره‌ای از مستشرقان یا علمای شرق استنتاج می‌کنند.

در جمله «فکتب مکان رسول الله» پس (به جای رسول الله نوشت)، «گمان برده‌اند که ضمیر فاعل در «کتب» خود رسول الله است؛ در صورتی که نویسنده صلح نامه، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در کلام اختصار هست. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود آن را محو کند، علی علیه السلام امتناع کرد. رسول الله نامه را گرفت و او نوشتن نمی‌دانست؛ نه این که نوشتن خوب نمی‌دانست. «یحسن» در این جا به معنی «یعلم» است و این نکته ادبی شایسته و پسندیده است که گوینده خواسته است علم را درباره پیغمبر نفی نکرده باشند؛ چنان‌که در تفسیر آیه «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» گفته‌اند «اعلم کل شی خلقه» (همو). عرب به این گونه رعایت ادب می‌کرد و گاهی هم واژه‌ای را از نظر ادب به جای واژه‌ای دیگر به کار می‌برد، پس معنی «لیس یحسن یکتب» چنین می‌شود: «لیس یعرف یکتب» (طبری، همان، ص ۲۵۸).

به هر صورت بر اساس نظر علمای مسلمان در قضیه حدیبیه، همان گونه که بلاشر گفته‌اش را در حاشیه صفحه اول مقدمه بر قرآن نقض کرده است، کتابت رسول خدا به معنی املاء بر کاتب است؛ یعنی پیامبر شخص دیگری را مأمور نوشتن کرد و این املا روش ویژه حضرت در طول حیات پیامبر بود.

### ماجرای قلم و دوات

داستان قلم و دوات خواستن رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر رحلت برای نوشتن مطلبی، در اخبار خاصه و عامه آمده است؛ این که حضرت در وقت شدت مرض

موت گفت: «دواتی و کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که پس از من گمراه نشوید!» ولی هیاهویی شد و گفتند پیامبر هذیان می‌گوید. رسول خدا ﷺ هم رنجیده خاطر شد و دستور داد حاضران از نزد او بیرون بروند (طبری، همان، ج ۳، ص ۱۹۲). این روایت دلالت صریح بر توانایی پیامبر بر نوشتن می‌کند.

**بررسی:** این ماجرا به هیچ وجه ادعای بلاشر را ثابت نمی‌کند؛ زیرا رسول خدا ﷺ در حالات عادی هم کاغذ و قلم می‌خواست تا کاتبان وحی و نویسندگان، آیات و نامه‌های حضرت را بنویسند. چگونه می‌توان باور کرد که حضرت در چنان حالات بحرانی و احتضار می‌خواست خودش نامه بنویسد در حالی که درد چنین اجازه‌ای به وی نمی‌داد.

به علاوه بلاشر می‌نویسد: در این لحظات، علی علیه السلام، عمر و دیگران کنار بستر پیامبر حضور داشتند (مقدمه بر قرآن، ص ۱۱). بر حسب معمول باید آن‌ها نوشتن را به عهده می‌گرفتند؛ چنان که در حالات عادی نیز روش رسول خدا ﷺ همین بود.

سومین دلیل بلاشر این بود که چون در قرآن اصطلاحات تجاری فراوان آمده و محمد صلی الله علیه و آله قبل از بعثت حساب‌دار خدیجه بود، پس او حساب و کتاب و نوشتن را می‌دانست.

در پاسخ این استدلال بلاشر، می‌گوییم: به تجربه افراد بسیاری را دیده‌ایم که اهل تجارت و حساب و کتاب هستند اما نمی‌توانند بنویسند و بخوانند.

در نقد نظریه مذکور شاید جالب باشد که بدانیم تقریباً دو قرن پیش از بلاشر، نویسنده نامدار فرانسوی، ولتر، همین دلایل را برای اثبات درس خواندگی پیامبر صلی الله علیه و آله اقامه کرده و دلیل دیگری هم بر آن‌ها افزوده است، مانند این که پیامبر تقویم ناقص اعراب را اصلاح کرد و کسی که محاسبات نجومی بداند، خواندن و نوشتن هم می‌داند. (کلیات ولتر، چاپ Luis Mahand، ۲۰۷/۱۱، مراد ولتر آیه مبارکه ۳۶ سوره توبه «ان عده الشهور عند الله اثني عشر شهرا» است).

ولتر با بی‌شرمی تمام گفته است پیامبر به جهل خواندن و نوشتن تظاهر می‌کرد تا قرآن را معجزه بنمایاند. وی می‌نویسد: چه اشکالی دارد که کسی خواندن و نوشتن بداند، ولی خود را دانشمند ننماید؟ (همو، ج ۱۱، ص ۲۰۷).

به گمان ولتر و پیروان او، واژه «امی» در قرآن از روی مبالغه و برای زینت کلام به کار رفته است؛ مانند نظریه ادوار مونتیه. که کاربرد «امی» را برای زینت کلام می‌داند. بلاشر پا را فراتر می‌گذارد و اصلاً در معنای واقعی «امی»، به رغم اجماع مسلمانان و فرهنگ‌نویسان عرب، تردید می‌کند و آن را مغایر روایات ابن سعد می‌داند. باید پرسید چرا وی با همه وسواس علمی، در نص قرآن تردید می‌کند و به برخی از روایات استناد می‌جوید؛ در حالی خودش در موارد دیگر همین روایات را اعتمادناپذیر می‌داند؟ به علاوه قرآن از نظر اصول مسلمانان، قطعی الصدور است و اغلب روایات ظنی الصدورند. در موارد شک و شبهه باید روایات را به قرآن ارجاع داد؛ نه این‌که قرآن را با روایات توجیه کرد؛ مانند کاری که بلاشر انجام داده است!

در واقع بلاشر و امثال او را، دچار سر درگمی کرده، شگفت‌زدگی در برابر اسلام و قرآن است. چگونه مردی که حتی سواد خواندن و نوشتن نداشت، توانسته است کتابی به این شیوایی بیاورد و در مدتی کوتاه بر سراسر شبه جزیره عربستان مسلط گردد. و اساس تمدنی درخشان را پی ریزد؛ در حالی که، به گفته ولتر، «دانشمندانی مانند نیوتن و لاک که بزرگ‌ترین فیلسوفان و بهترین نویسندگان زمان خود بودند، به زحمت توانسته‌اند گروهی اندک را گرد خود آورند که از تعداد آنان هم روز به روز کاسته می‌شود»؟ (ولتر، همان، ج ۱، ص ۸۰).

از این رو بلاشر می‌کوشد تا ثابت کند که پیامبر باسواد بود و دست کم خواندن و نوشتن می‌دانسته وی در این راه چندان می‌کوشد که دچار تناقض می‌گردد. اگر بپذیریم که پیامبر خواندن و نوشتن می‌دانست، آن گاه ترجمه نخستین آیه از سوره «علق» نیازی به توجیه و تفسیر نخواهد داشت.

با این همه، بلاشر فعل «اقراً» را در آیه مذکور به «Preche» (موعظه یا تبلیغ کن) ترجمه کرده است؛ ولی برای ترجمه خود در کتاب دیگرش، درآمدی بر قرآن به توجیه‌های متعددی متوسل شده است (بلاشر، درآمدی بر قرآن، ص ۱۰-۱۶). می‌توان گفت بلاشر تحت تأثیر ترجمه نولدکه قرار گرفته است که قبل از او فعل «اقراً» را به «وعظ و تبلیغ» ترجمه کرده بود.



در مورد آیه ۴۷ و ۴۸ سوره عنکبوت و عبارت «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ» که در ترجمه آن «Tu ne recitais pas» (با صدای بلند نمی خواندی) آورده است، نیز همین گونه است. در این صورت ترجمه جزء دیگر آیه «وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ» چه می شود؟ این ها پاسخ هایی است که خدای متعال به آن دسته از یهودیان که می گفتند پیامبر ﷺ مطالب قرآن را در تورات و انجیل خوانده است، می دهد. بلاشر در کتاب «در آستانه قرآن» برای تقویت رأی خود، در مورد واژه امی («امی» به معنی ناتوانی نسبت به قرائت و کتابت نیست؛ بلکه مراد از امیون کسانی اند که وحی و کتابی را تلقی نکرده و نپذیرفته اند، پس نسبت به شرائع الهی نادان اند؛ نه نسبت به خواندن و نوشتن) به تفسیر طبری ارجاع می دهد و می نویسد: طبری در این باره روایات متعددی را آورده است، از جمله این روایت که از ابن عباس آورده، می گوید «الامیون قوم لم يصدقوا رسولا ارسله الله ولا كتابا انزله الله فكتبوا كتابا بايدهم ثم قالوا سفله جهال (هذا من عندالله).

بلاشر آن گاه می نویسد: خداوند خبر داده که آنها می نویسند و به جهت جحدشان نسبت به کتاب آسمانی و پیامبران، امی خوانده شده اند. در حالی که اگر ما به تفسیر طبری مراجعه کنیم، مشاهده می نماییم که طبری در دنباله قول خود آورده است. وهذا التاويل تاويل على خلاف ما يعرف من كلام العرب المستفيض بينهم وذلك ان الامى بين العرب هو الذى لا يكتب» (بلاشر، در آستانه قرآن، ص ۷). به بیان دیگر بلاشر قسمت اول سخن طبری از ابن عباس را مورد توجه قرار داده و ادامه سخن وی را از قلم انداخته است.

سرگشتگی بلاشر در این نوع از استدلال ها مشهود است. آن چه او را دچار این سردرگمی می کرد، همان بود که از اواخر قرن نوزدهم و در طول نیمه اول قرن بیستم، گریبان اصحاب عقل و علم را فرا گرفته بود؛ کسانی که می خواستند همه چیز، حتی دین و ماورا الطبیعه، را با محک علوم تجربی که پیوسته در حال پیشرفت و تغییر دائمی است، بسنجند. هرچند عقیده مسلمانان این است که موهبت خواندن و نوشتن پس از بعثت به پیامبر ﷺ تفویض شده است (حدیدی، نقدی بر ترجمه بلاشر، ترجمان وحی، ش ۲)؛ اما مسلماً نوع علم رسول الله اکتسابی و طبیعی نبود.

## ۵. مونگمیری وات (۱۹۰۹)

مونگمیری وات خاورشناس انگلیسی و نویسنده کتاب‌هایی چون «محمد در مکه»، «محمد در مدینه»، «محمد پیامبر و زمامدار»، و «وحی در جهان معاصر» است. مقالاتی هم از وی در دایرةالمعارف اسلامی به رشته تحریر در آمده است. وات مانند بلاشر، نولدکه و برخی مستشرقان اعتقاد دارد که پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت توانای بر خواندن و نوشتن بوده؛ اما ادعای وی مانند بلاشر استدلال قوی ندارد. او می‌نویسد:

«با وجود این‌که اسلام اصولی را بیان می‌کند که محمد ﷺ خواندن و نوشتن نمی‌دانست، ولی دانشمندان جدید غرب، در این مسأله تردید دارند... فرض این است که تاجری فعّال مثل محمد ﷺ (پیوسته) بهره‌اش از فنونی مثل خواندن و نوشتن افزایش می‌یافته است» (لخضر شایب، نبوءه محمد فی الفكر الاستشراقی، ص ۳۹۰).

به عقیده وات مسلمانان می‌خواهند با «امّی» نشان دادن پیامبر، معجزه بودن قرآن را نتیجه بگیرند. وی می‌نویسد:

«مسلمانان متعصب عقیده دارند که محمد خواندن و نوشتن نمی‌دانست، ولی این عقیده مورد شک محققان جدید غربی است؛ زیرا می‌گویند مسلمانان با این بیان می‌خواهند ثابت کنند که قرآن معجزه است» (محمد در مکه، تعریب شعبان برکات).

وات معتقد است که بیش‌تر مردم مکه خواندن و نوشتن می‌دانستند و با انتساب حرفه بازرگانی به پیامبر ﷺ، می‌گوید:

«بعید به نظر می‌رسد تاجر با استعدادی مانند محمد از این هنر (خواندن و نوشتن) بی‌بهره باشد» (محمد در مدینه، تعریب شعبان برکات).

**بررسی:** وات معتقد است که پیامبر ﷺ پیش از بعثت توانای بر خواندن و نوشتن بود. باید بگوییم که این مطلب خلاف شهادت قرآن کریم و اجماع مسلمانان است. وات تنها یک دلیل بر عقیده خود می‌آورد و آن هم عبارت است از بازرگان بودن محمد ﷺ! در صورتی که

اولاً. ارتباطی بین تاجر بودن و توانایی بر خواندن و نوشتن وجود ندارد و تاجر بودن نه دلیل بر توانایی بر نوشتن و خواندن است؛ نه دلیل بر ناتوانی. ثانیاً. پیامبر صلی الله علیه و آله در تاریخ اسلام فردی تاجر شناخته نشده است و جز چند مورد جزئی تجارت نکرد؛ بنابراین صغرای گفتار وات، علاوه بر نتیجه‌اش، اشتباه است. اشکال دیگر این است که او اکثر مردم مکه را با سواد می‌داند؛ در حالی که به اعتقاد همه مورخان و شواهد تاریخی، قوم پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام که قرآن بر آن‌ها نازل شد، خواندن و نوشتن نمی‌دانستند. آورده‌اند که حرب بن امیه (تولد: ۳۹ سال قبل از هجرت) نخستین کسی بود که خط را از مردم حیره آموخت و به مکه آورد؛ بنابراین در عصری که قرآن نازل شد، خط و کتابت پیشینه قابل ذکری میان قوم رسول خدا نداشت و مردم بیش از نوشتن و خواندن، به حافظه قوی خود اعتماد می‌کردند. از این رو گفته‌اند در اوایل بعثت در تمام قریش تنها بیست و دو نفر خواندن و نوشتن می‌دانستند. افراد با سواد در مدینه از این تعداد نیز کم‌تر بودند؛ به گونه‌ای که واقدی شمار آنان را یازده نفر می‌داند (رامیار، تاریخ قرآن، ج ۲، ص ۲۹۱). تا اواخر دوره رسالت نیز تعداد با سوادان چندان افزایش نیافت، زیرا آخرین عددی که برای کاتبان وحی یاد کرده‌اند چهل و پنج نفر است (همو). این تعداد در قیاس با ده‌ها هزار مردمی که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله مخاطب وحی بودند، بسیار ناچیز است؛ بنابراین شواهد، وات نمی‌تواند ادعای با سواد مردم مکه را مطرح کند و با سواد پیامبر را از آن نتیجه بگیرد. علاوه بر این، قرآن زبان صدق خداوندگار عالم، نیز به بی‌سواد مردمی قوم رسولش گواهی می‌دهد؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.

مونتگمری وات برای این که بتواند تاثیر پذیری پیامبر صلی الله علیه و آله از متون اهل کتاب را تبیین کند، سخن خود را بر اساس تردید در «امی بودن» پیامبر و انکار آن آغاز می‌کند، سپس با استناد به تشابه میان برخی آموزه‌های اسلام و مسیحیت، از جمله اعتقاد به خالقیت، قضا و قدر، روز رستاخیز و ...، آیین مسیحیت را منشأ دین اسلام معرفی می‌کند و در پی تبیین چگونگی این منشأ بر می‌آید. وات منشأ

اصلی دین اسلام را اندیشه‌های پیامبر ﷺ می‌داند؛ این که وی با تخیل خلاق خود و اندیشه‌ورزی در اوضاع جامعه، آموزه‌های اسلام را ارائه نمود. بر این اساس او می‌پندارد پیامبر ﷺ تعالیم اسلام را از وحی دریافت نکرده؛ بلکه از دو منبع تعالیم یهودیت و مسیحیت و شرایط اجتماعی و فرهنگی محیط عربستان باز خوانی نموده است. روشن است که اثبات این مطالب، بدون توانایی پیامبر بر خواندن و نوشتن ممکن نبود؛ لذا «امی» بودن حضرت را نفی می‌نماید.

وات هیچ دلیلی برای با سواد بودن پیامبر ﷺ ارائه نکرده است. وی آن را یا به اعتقاد دانشمندان غربی نسبت می‌دهد یا با توجه به تاجر بودن پیامبر ﷺ بی‌سوادی حضرت را بعید می‌داند. گرچه خودش در ادامه غیر مستقیم به بطلان مسأله پی برده است. او در جایی دیگر می‌نویسد:

«طرز بیان مطالب کتاب مقدس در قرآن نشان می‌دهد که او خود این کتاب را نخوانده است. هم‌چنین نشان می‌دهد که از کتاب دیگری استفاده نکرده است» (محمد و سیاستمدار، ترجمه اسماعیل والی زاده، ۱۲۴۴).

وات معتقد است که پیامبر ﷺ کتاب مقدس را به صورت مستقیم نخوانده بود؛ ولی چون با پیروان دیگر ادیان الهی و اهل کتاب در تماس بود، با نیروی خلاق خویش و تغییر و تحول در آن تعالیم، توانست قرآن را به وجود آورد. این‌ها فرضیاتی‌اند که به هم‌دیگر بافته شده‌اند و مدعاهای بی‌دلیلی‌اند که استدلالی بر آن‌ها اقامه نکرده است.

## ۶ و ۷. هاملیتون گیپ و برنارد لوئیس

نخستین فرد مستشرق اسکاتلندی و دومی خاورشناسی انگلیسی است. گیپ در توصیف پیامبر ﷺ می‌نویسد:

«امی یعنی غیر مرتبط به یهود که بعدها این واژه به وسیله عامه مسلمین به پیغمبری که سواد خواندن و نوشتن نداشته، تفسیر شده است» (گیپ، اسلام بررسی تاریخی، ص ۷۹).

بر همین اساس گیپ منشأ غیر وحیانی و غیرالهی را برای قرآن در نظر می‌گیرد و می‌نویسد:

«محمد مانند هر شخصیت مبتکری از یک سو از اوضاع داخلی متأثر است و از سوی دیگر از عقاید و آراء و افکار حاکم زمان خویش و محیطی که در آن رشد کرده، تأثیر می‌پذیرد و مکه در این تأثیرگذاری نقش ممتازی دارد و می‌توان گفت تأثیر دوران مکه بر سراسر زندگی محمد آشکار است و به تعبیر انسانی، می‌توان گفت: محمد پیروز شد چرا که یکی از مکی‌ها بود» (سالم الحاج، نقد الخطابات الاستشراقی)؛

بنابراین گپ بر اساس پیش‌فرض «غیر امی» بودن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مصدر قرآن را داخلی و اعمال و رفتارهای اعراب جاهلی معرفی می‌کند. برنارد لوئیس هم اظهار می‌دارد:

«محمد پیش از بعثت کتاب مقدس مسیحیان را نخوانده بود» (یوسف مروه، ص ۴۴ و ۸۰).

**بررسی:** اگر منظور لوئیس این است که رسول خدا فقط کتاب انجیل را نخوانده بود، می‌گوییم: پیامبر نه تنها کتاب مسیحیان؛ بلکه هیچ کتاب دیگری را نخوانده بود. نظریه این دو مستشرق در مورد «امی» بودن کاملاً روشن نیست و آن‌ها دلیلی بر مدعای خود ذکر نکرده‌اند که نقدپذیر باشد و تنها اظهارنظرهایی کرده‌اند که مخالف قرآن و اجماع مسلمانان است.

**۸. هنری لامنس (۱۸۶۲-۱۹۷۳)**

لامنس خاورشناس بلژیکی و از راهبان متعصب مسیحی بود. آثارش سرشار از تعصب و عاری از انصاف است. او از طرف‌داران سرسخت بنی‌امیه و یزید و مخالف شیعه، امام علی و پیشوایان تشیع است. لامنس در باره موضوع بحث ما می‌نویسد:

«درباره این سؤال که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله با خواندن و نوشتن آشنا بوده، باید گفت که بله، همین طور بوده».

از طرفی لامنس معتقد است:

«قرآن یگانه منبعی است که باید در بیان سیره پیامبر مورد استناد قرار گیرد و کتب حدیث جملگی مجعول هستند و با هدف ستایش از زندگی پیامبر ساخته و پرداخته شده‌اند» (شین می‌رزا، خاورشناسی و حدیث، مجله علوم حدیث، ش ۳۹).

بنابراین لامنس مانند برخی از مستشرقین هیچ ارزشی برای کتب حدیث و سیره قائل نیست.

**بررسی:** لامنس اظهارنظری بدون دلیل ارائه نموده است. او منتظر نظر قرآن و اسلام اصیل است، تا به گونه‌ای بر عکس آن سخن بگوید. به نظر لامنس قرآن یگانه منبعی است که باید مستقل از حدیث مورد استناد سیره پیامبر قرار بگیرد، اما خودش بر خلاف سخنش در بیان سیره حضرت، به قرآن استناد نکرده است؛ زیرا مایه‌های آیات قرآنی بر این اساس دلالت دارد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به صراحت «امی» و ناآشنای با خواندن و نوشتن معرفی می‌کند.

### نتیجه

در این مقاله نظر هیجده تن از خاورشناسان در مورد «امی» بودن یا نبودن پیامبر بیان و بر اساس دلایل عقلی و نقلی و مستندات قرآنی و روایات و اجماع مسلمانان بررسی شد و حاصل این‌که بین «غیر امی» بودن و «منشا صدور غیر الهی» بودن قرآن ارتباط هست. از سوی دیگر نظر برخی دیگر از خاورشناسان در ردیف نظر مفسران اسلامی است و جایگاه ویژه‌ای در بین آن‌ها دارد.

## منابع

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، نشر دارالکتب اسلامیة بیروت، ۱۴۲۰ق، ج سوم.
۲. آرمسترانگ، کارل، زندگی‌نامه پیامبر اسلام، ترجمه کیانوش حشمتی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۸۳.
۳. البخاری، صحیح البخاری، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، ۱۴۰۱ق.
۴. البدوی، عبد الرحمان، دفاع عن القرآن ضد منتقدیه، ترجمه کمال جاد الله، الدار العالمیه للکتب والنشر، بی‌جا، بی‌تا.
۵. بلاشر، رزی، درآمدی بر قرآن، ترجمه: دکتر اسدالله مبشری، ارغنون، تهران ۱۳۷۲.
۶. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، دانشگاه بغداد، بغداد، ۱۴۱۳ق.
۷. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، تنظیم و ویرایش: علی اسلانی، نشر اسراء، قم، ۱۳۸۱.
۸. حجتی محمد باقر، تاریخ قرآن کریم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۶، ج ۲۳.
۹. حدیدی، جواد، نقدی بر ترجمه بلاشر، مجله ترجمان وحی، ۱۳۷۶ ش ۲.
۱۰. خیرالدرع، محمد، نبی الاسلام شخصیت، حیات، رسالت، فی عرض جدید علی اضاء العلم والفلسفه والتاریخ، تقدیم سهیل زکار، دمشق، مطبعة الشرق الاوسط، ۲۰۰۲ م.
۱۱. راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، المكتبة الرضویه، تهران، ۱۳۳۲ ش.
۱۲. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۶.
۱۳. رضا، محمد، محمد رسول الله ﷺ، اعتنی حسان السید درویش، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۲۶ هـ.
۱۴. زمانی، محمد حسن، مستشرقان و قرآن، موسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵، ج اول.
۱۵. ساسی سالم الحاج، نقد الخطاب الاستشراقی الظاهرة الاستشراقیه و اثرها فی الدراسات الاسلامیه، دارالمدار الاسلامیه، طرابلس، دارالفکر، بیروت و دمشق، ۲۰۰۲.
۱۶. شاهین، عبدالصبور، تاریخ القرآن، مصر ۱۹۶۶ م، ص ۲۴۸، Intro duc tian am coram EdiT 1959.
۱۷. شینی میرزا، سهیلا، مقاله خاور شناسی و حدیث، مجله علوم حدیث، ۱۳۸۵، ش ۳۹.
۱۸. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۳ ق.
۱۹. الطبرسی (امین الاسلام)، ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، المكتبة الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۵ ق، ده جلدی، ج پنجم.

۲۰. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۹۳ ق، دار المعرفة، بیروت.
۲۱. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۲۲. فامیل ربیعی آستانه، مسعود، معرفی چند اثر برجسته مستشرقان، مجله بینات، ۱۳۸۰، ش ۳۰.
۲۳. فخر الدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق، ج سوم.
۲۴. قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التاویل (تفسیر قاسمی)، موسسه تاریخ عربی، بیروت، بی تا.
۲۵. قمیحا، الشیخ نزیه، دفاع عن حضرة الرسول المصطفى من طریق السنة والشیعة، دارالهادی، بیروت، ۱۴۲۴.
۲۶. کارلیل، الابطال، تعریب: محمد السباعی، المطبعة المصرية بالازهر، قاهرة، ۱۳۴۹ ق.
۲۷. کاشانی، محمد محسن الفیض (م ۱۰۹۱ ق)، تفسیر صافی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ ق، الطبعة الثانية.
۲۸. کلیات ولتر، ج. Lquis Mahand.
۲۹. کونستان ویرژیل، گیورگیو، محمد پیامبری که از نو باید شناخت، ترجمه: ذبیح الله منصور، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۲.
۳۰. لخصر شایب، نبوة محمد فی الفكر الاستشراقی، مكتبة العبيکان، ریاض، ۱۴۲۲ هـ.
۳۱. لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، افراسیاب، تهران، ۱۳۷۸.
۳۲. محمد وسیاستمدار، ترجمه اسماعیل والی زاده، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۲۴۴.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر (با همکاری جمعی از نویسندگان)، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۳۴. ویل دورانت، قصة الحضارة، تعریب محمد بدران، جامعة الدول العربیة، بی جا، بی تا.
35. Encyclopaedia of the Qurān / Jane Dammen McAuliffe, general editor. Published: Leiden : Brill, 2001-2006.
36. shorter. P.764 .Horovitz: S.51. Buhl – shaeder: Das Leben muhammeds. Leipzig 1930 . S . Noldeke I. S. 14 (دائرة المعارف اسلام)